

نظام فدرالی در اوضاع کنونی قبل از وقت، و تحقق آن توطئه برای تجزیه کشور است!

نوشته

کاندیدای آکادمیسین اعظم سیستانی

در شماره 45 مجله درد دل افغان، زیر عنوان «پلان تقسیم افغانستان به هفت ایالت» و در شماره 90 مجله آئینه افغانستان زیر عنوان «غوغای فدرالی ساختن افغانستان» مضامینی توجهم را جلب کرد که بلا درنگ هر دوی آنها را به خوانش گرفتم و از دسایس پشت پرده گروه تجزیه طلب و خود خواه با فریب دادن برخی از مقامات امریکایی شگفت زده شدم.

از فعالیت های تجزیه طلبانه برخی عناصر مشکوک و وابسته به گروه ستم ملی قبلا در نشرات برون مرزی افغانها چیزهایی شنیده و خوانده بودم و اینرا نیز شنیده بودم که پس از سقوط دولت نجیب الله و روی کار آمدن دولت ربانی با وجود رجوع مکرر به مقامات امریکایی جواب رد شنیده بودند و به آنها گفته شده بود که امریکا از تمامیت ارضی افغانستان حمایت می کند.

پس از تجاوز شوروی بر افغانستان و بعد از آنکه جنبش مقاومت برضد تجاوز شوروی به اوج خود رسید، زمزمه های تقسیم افغانستان به دو بخش (افغانستان شمالی و افغانستان جنوبی) از طرف برخی از حلقات حزب دموکراتیک خلق که بقای خود را در کابل در خطر می دیدند در نیمه دهه هشتاد نیز شنیده می شد و برای این منظور بخشی از اپارات دستگاه صدارت به شهر مزارشریف انتقال گردید و یکی از معاونان صدارت بنام نجیب الله مسیر غرض تنظیم و سازمان دهی یک چنین منظوری به بلخ گسیل شد، اما تغییر رهبری در اتحادشوروی که تغییر رهبری در افغانستان را نیز بدنبال داشت و دوکتور نجیب الله را روی کار آورد، مانع تحقق چنین طرز دید و برآوردی گردید.

پس از سقوط دوکتور نجیب الله و تبارز جنرال دوستم در راس جنبش ملی اسلامی شمال، یک بار دیگر این اندیشه تقویت یافت و نسیم این اندیشه با افراشتن شعاری در دروازه جنوبی تونل سالنگ که: به خراسان خوش آمدید! وزیدن گرفت. برخی روز نامه های خارجی حتی در استرالیا نوشتند که جنرال دوستم در صدد اعلان استقلال خود است، ولی با مخالفت امریکا روبرو شده است. عین این نیت از جانب گلبدین حکمتیار و سپس در سال 1993 از جانب برهان الدین ربانی نیز مطرح شده بود که روز نامه های روسی آنها را با آب و تاب بازتاب دادند و ربانی مجبور شد از اظهار چنین نظری انکار کند. بی نظیر بوتو صدراعظم پاکستان نیز باری در فکر تجزیه افغانستان افتاد و راه حل معضله این کشور را با تقسیم آن میان پاکستان و ازبکستان و ایران مطرح نمود مگر با مخالفت امریکا مواجه شد.

پس از سقوط طالبان به قوت امریکا، و به سر قدرت آمدن ائتلاف شمال، اینک بار دیگر دشمنان وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان می خواهند نیت خود را به بهانه پیاده کردن نظام فدرالی در کشور تحقق بخشند. کشوریکه با گذشت 16 ماه پس از سقوط طالبان و حضور امریکا و نیروهای ایساف تا هنوز فاقد امنیت و یک دولت مقتدر مرکزیست و در هر گوشه آن جنگساران محلی چون سلطان مطلق العنان حکومت می کنند و با ملیشه های تحت فرمان خویش مانع تحقق امنیت برای بازسازی کشور و حتی خطر برای جان و مال مردم و موسسات کمک رسانی بین المللی می گردند، ادعای نظام فدرالی، به معنی فرار از مرکز و ایجاد حکومت های ملوک الطوائفی در تحت سلطه همان جنگسالاران مسلط بر سرنوشت مردم محل است.

بدون شبهه نظام فدرالی برای جوامعی که به بلوغ سیاسی رسیده اند و از سطح بلند شعور اجتماعی برخوردار اند، نظامی دلخواه و دیموکراتیک است، مانند جوامع امریکا، آلمان و سوئیس. اما افغانستان، نه امریکاست و نه آلمان و نه سوئیس. در کدام یک از این کشورها رئیس جمهور آن هفت معاون دارد که هر یک از آنها بجای شایستگی مسلکی و کاری، بنا بر بحران عدم اعتماد از روی انتساب خود بیکی از اقوام کشور به چنین مقامی قرار گرفته باشد؟ در کدام یک از این کشورها رئیس جمهور حق ندارد، معاون یا وزیر نا مطلوب و بی کفایت خود را از کرسی کنار بزند و بجای آن شخص با کفایت دیگری را مقرر نماید؟ در کدام یک از این کشورها، یک فرمانده جنگجوی هم والی و هم جنرال نظامی است و به هیچ قیمتی حاضر نیست از مالیات و عوائد گمرکی خود و نقض حقوق شهروندان خود به دولت مرکزی جواب بدهد و فرمان برطرفی خود را از جانب رئیس جمهور نپذیرد؟ در کدام یک از این کشورها، اردوی ملی متشکل از افراد یک طائفه و یک محل بخصوص است؟ این نا بسامانی ها و ناهنجاری ها و بی نظمی ها فقط در کشور جنگ زده ما افغانستان و در میان مردم بی سواد و نا آگاه از حقوق خود و شهروندان خود که فقر و مرض و تنگ سالاری در آن بیداد می کند، سراغ می شود و بس.

پس در کشور و جامعه ای که بجز خود با هیچ کشور و جامعه دیگر شباهت ندارد، پیاده کردن نسخه نظام های تکامل یافته و پیشرفت کار ناشیانه و ماجراجویانه است و بیم آن می رود که این مینا بشکند و افغانستان عزیز دچار تجزیه و جنگ های دوباره گردد.

ادعای فدرالزم به این شعار رهبران «انقلاب ثور» می ماند که در نخستین روز های پیروزی خود می گفتند: انقلاب ثور، جامعه فلاحی افغانستان را یک مرحله تاریخی به پیش حرکت داد و به سوسیالزم رسانید. در حالیکه دیدیم که جامعه برخلاف ادعای رهبران کودتای ثور، توان چنین خیز بلندی را نداشت و این خیز بی جای هم کمر رهبران کودتای ثور و هم کمر جامعه و کشور عقب افتاده ما را شکستاند. اکنون هم پافشاری برای برقراری نظام فدرالی در افغانستان خیلی پیش از وقت است و پیاده کردن آن در افغانستان که اقوام بسیاری با ادعا های فراوان از موقعیت سیاسی و اجتماعی و نظامی گرفته تا سخن اقلیت و اکثریت، بر مشکلات عدیده این کشور جنگ زده و تاهنوز در حال جنگ، می افزاید و بجای رفاهیت، مصیبت ببار خواهد آورد، و حتی در شرایط پادر میانی سازمان ملل متحد، آنرا دچار تجزیه و بسرنوشت یوگوسلاویا گرفتار خواهد کرد.

موضوع را از زاویه دیگری نیز مورد توجه قرار داد و به طرح تقسیماتی نظر انداخت که در مجله درد دل افغان به نشر رسیده است:

1. ولایات ننگرهار، لغمان، کنر، پکتیکا، بنام ایالت «پشتونستان».
 2. ولایات هزاره جات، شبرغان، سرپل، فاریاب، سمنگان، کندوز بنام ایالت «ترکستان».
 3. ولایات بامیان، غزنی، وردک، بنام ایالت «هزارستان».
 4. ولایات قندهار، زابل، اروزگان، هلمند بنام ایالت «لویه کندهار».
 5. ولایات هرات، غور، بادغیس، فراه، نیمروز، بنام ایالت «آریانا».
 6. ولایات بدخشان، تخار، بغلان، بنام ایالت «خراسان».
 7. ولایات کابل، پروان، کاپیسا، لوگر، بنام ایالت «پامیر».
- ولایت بلخ درین تقسیمات به نظر نخورد تا فهمیده می شد که در جمله کدام ایالت است؟ (در تقسیمات قبلی آقای عنایت الله شهرانی که در هفته نامه امید در شماره 557 و نیز در سایت انترنتی آریائی به نشر رسیده، عوض هزاره جات بلخ در شمار ایالت ترکستان آمده است) و هزاره جات که قبلا ولایت نبوده و جزء ولایت اروزگان در کوهستانات مرکزی قرار دارد، اینجا ندانستم چرا در جمله ولایات شمال هندوکش گرفته شده است؟

نگاهی به نام گذاری های طرح تقسیم افغانستان به هفت ایالت، بیانگر این حقیقت است که طراحان این تقسیمات از تاریخ کشور خود کمترین آگاهی نداشته اند و به همین جهت نام هائی را برگزیده اند که در تاریخ و جغرافیای کشور ما سابقه ندارند.

نگاهی گذرا به کتب تاریخی و جغرافیائی عهد اسلامی مانند: مسالک و ممالک استخری، و صورت الارض ابن حوقل، و احسن التقاسیم مقدسی، الاعلاق النفیسه ابن رسته و البلدان یعقوبی و مسالک الممالک ابن خردادبه، و حدود العالم، و تاریخ گردیزی، تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، تاریخ بخارا، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی از لسترنج، جغرافیای تاریخی ایران از بارتولد، جغرافیای حافظ ابروی هروی، معجم البلدان یاقوت حموی بغدادی، افغانستان بعد از اسلام از پوهاند حبیبی، افغانستان در مسیر تاریخ از غبار، و سائر منابع تاریخی و جغرافیائی و سفر نامه ها و متون ادبی به صراحت این نام گذاری را تردید می کنند، زیرا در منابع فوق الذکر، نام های تاریخی تمام ولایات و شهر ها و شهرک های موجود در قلمرو افغانستان امروزه با حدود و ثغور آنها مشهود است و در هیچ یک ازین ماخذ، چنین نام گذاری را سراغ کرده نمی توانیم.

بنابر همین منابع درد دوره حکومت اسلامی (از آغاز اسلام تا ظهور صفاریان)، افغانستان به دو بخش تقسیم شد بود:

1. سیستان بزرگ: شامل نیمروز، فراه، هلمند، قندهار، زابل، غزنی و کابل و نواحی آن. (مرکز اداره و سوقیات نظامی این نقاط سیستان بود).

2. خراسان بزرگ: شامل نیشاپور، مرو، هرات (بشمول بادغیس و غور)، بلخ (بشمول شبرغان، جوزجان و اندخوی و فاریاب و سمنگان و بامیان)، مرکز فرماندهی نواحی متذکره نیشاپور و زمانی هم بلخ بود.

تخارستان (بشمول بدخشان و قندوز و مربوطات آن) اگرچه جزء خراسان نبود، مگر از سوی حکمران بلخ اداره می شد.

دردوره صفاریان، نیز افغانستان به دو بخش بزرگ تقسیم شده بود، یکی سیستان بزرگ و دیگری خراسان بزرگ. سیستان بزرگ از سیستان تا کابل را در بر می گرفت، و خراسان بزرگ از نیشاپور تا بلخ و ملحقات آنرا شامل بود.

در عهد غزنویان در متون ادبی و تاریخی این عهد، افغانستان شامل این چهار بخش بود: زابلستان، کابلستان، بلخ و نیشاپور (خراسان).

زابلستان که مرکز آن غزنی بود، ولایات غربی مانند زابل، قندهار، هلمند، نیمروز و فراه را در بر می گرفت. و کابلستان شامل ولایات کابل، پروان تا لغمان و ملحقات آن بود. صرف نظر از اینکه خراسان تا تهران و پاکستان امروزه نیز جزوه قلمرو غزنوی بشمار می رفت.

پس از دوره غزنویان ساحه افغانستان گاهی کوچک شده و زمانی وسعت یافته است. مثلاً: در دوره مغول و ملوک کورت هرات (در نیمه قرن هفتم هجری) نام افغانستانان به مناطق جنوبی هرات یعنی حوزه رود فراه، حوزه رود هلمند و حوزه رود ترنک و مناطق اطراف کوه های سلیمان تا رود اتک در شرق پشاور اطلاق می شد و در تاریخ نامه هرات از سیفی هیروی بیش از سی بار نام افغانستان برده شده است که شامل نواحی فوق الذکر بوده است. و اما در زمان حکمرانی احمدشاه درانی قلمرو افغانستان از نواحی دریای خزر در غرب خراسان تا دهلی در شرق و از آمو دریا در شمال تا دریای عمان در جنوب وسعت پیدا کرد و نام افغانستان به تدریج بر تمام قلمروی اطلاق می شد که یا از روی صلح و یا به زور شمشیر در تابعیت دولت احمد شاه درانی درآمده بود، کما اینکه این قلمرو بنام خراسان نیز از ازمناه باستان زبانزد مردم بود.

بنا بر نکات فوق در هیچ روزگاری دیده نشده که کابل بنام «پامیر» یاد شده باشد و یا تخار و بدخشان بنام «خراسان» و یا غزنی و بامیان، وردک بنام «هزارستان» و یا «لویه کندهار» کاربرد تاریخی داشته باشد. و یا پشتونستان که محصول تنش های سیاسی منطقه پس از تقسیم نیم قاره هند به دو بخش بزرگ هند و پاکستان در 1947 می باشد. نام ترکستان نیز هیچ سابقه تاریخی ندارد و تنها در تشکیلات اداری عهد امیر شیرعلی خان به چشم می خورد که محض غرض جمع آوری مالیات برای یکی از برادران بارگرائی صورت می گرفت، حتی مرکز مزارشریف بنام «تخته پل» نامیده می شد نه مزارشریف یا بلخ.

ماهیت و هدف این تقسیمات:

بنابراین آنچه در مجله درد دل افغان و مجله آئینه افغانستان چاپ امریکا، گزارش شده (پس از سمینار یک روزه داکتر نعمت الله شهرانی معاون رئیس جمهور کرزی و رئیس کمیسیون تدوین قانون اساسی که چندی قبل در مزارشریف در مورد فدرالی ساختن نظام آینده افغانستان تدویر یافته بود) در کنفرانسی که تحت ریاست داکتر عنایت الله شهرانی برادر نعمت الله شهرانی در شهر تالقان برگزار شده بود، فقط نمایندگان ائتلاف شمال در آن شرکت داشتند و از اقوام پشتون دعوت نشده بود تا درین جلسه اشتراک نمایند و جریان کنفرانس و بحث و فحص های سخنرانان و گردانندگان کنفرانس را بشنوند. اما پر واضح است که رجال ارشد و موثر ائتلاف شمال قبل از تدویر این کنفرانس در مورد چگونگی این تقسیمات با هم به تفاهم و توافق رسیده بودند. از قول داکتر عنایت الله شهرانی گفته شده که در کنفرانس اظهار کرده بود: «... برادران پشتون ما طرفدار انقسام ایالات افغانستان نیستند و کمی وقت لازم دارد تا ایشان را قناعت دهیم.» (درد دل افغان، ص 10 ش 45)

خوانندگان ارجمند حتما توجه دارند که تقسیمات فوق، درست به گونه ایست که همین اکنون این ایالات تحت سیطره ائتلاف شمال و سائر فرماندهان محلی قرار دارد. به عبارت دیگر، ایالت ترکستان (شامل مزارشریف، شبرغان، سرپل، فاریاب، سمنگان، کندوز) تحت ریاست جنرال دوستم (به اشتراک جنرال عطا و حاجی محمد محقق) ایالت هزارستان (بامیان، غزنی، وردک) تحت ریاست کریم خلیلی (به اشتراک سران احزاب شیعه)، ایالت آریانا (هرات، غور، بادغیس، فراه و نیمروز) تحت ریاست یا امارت اسماعیل خان، ایالت خراسان (بدخشان، تخار، بغلان) تحت ریاست جنرال داود (یا استاد عطا) و ایالت پامیر (کابل، لوگر، کاپیسا و پروان) تحت ریاست مارشال فهیم. ایالت پشتونستان (ننگرهار، لغمان، کندهار، پکتیا و پکتیکا) تحت ریاست حاجی دین محمد. (که در چنین صورتی جنگ میان پاچا خان جدران و حاجی دین محمد برسر پکتیا و پکتیکا اجتناب نا پذیر است) و ایالت لویه کندهار (زابل، کندهار، اروزگان، هلمند) تحت ریاست گل آقا شیرزوی. اینست دلیل تقسیمات افغانستان به هفت ایالت و امیران یا سلاطین بلامنازه این ایالات که نقش دولت مرکزی را به صفر تقرب می دهد.

بدینسان دیده می شود که افغانستان در میان تنظیم هایی چون: جمعیت اسلامی، شورای نظار، حزب وحدت اهل تشیع، حزب اسلامی مولوی خالص، محاذ ملی و جنبش ملی اسلامی شمال تقسیم گردیده و بار دیگر قوماندانان و فرماندهان جهادی بر سرنوشت کشور مسلط شده و می شوند. چنانکه دو ایالت شمال شرقی و شمال غربی برای جمعیت اسلامی، و یک ایالت در شمال، برای جنبش ملی اسلامی جنرال دوستم، یک ایالت برای احزاب شیعه و یک ایالت برای حزب مولوی خالص در جنوب شرق و یک ایالت هم برای محاذ ملی پیر کیلانی در جنوب غرب و ایالت مرکزی هم برای شورای نظار، در نظر گرفته شده است و دیگر نیروهای دموکرات و ترقی پسند که هوادار دموکراسی و حکومت با ثبات مرکزی اند و رهبران و فرماندهان تنظیمی را برای حکومت کردن و تعمیم دموکراسی در کشور شایسته نمی دانند، در این تقسیمات از نظر انداخته شده اند. در حالیکه مردم افغانستان خاطرات تلخ حکومت تنظیم ها را در سال های 1992 تا 1996 خوب به خاطر دارند که منجر به ظهور طالبان و اسامه بن لادن در کشور شد.

علت اینکه با برادران پشتون صحبت و از آنها در تقسیم کشور دعوت نشده، اینست که وقت دیده می شود پاچا خان جدران و گلبدین حکمتیار در هم آهنگی با طالبان توانایی رزمی خود را در جهت تضعیف دولت کرزی و بی ثبات ساختن اوضاع کشور بکار می برند و به توطئه ای که برای تجزیه کشور در حال تکوین و تحقق است بی توجه اند، و با سرتتبه گی، بیهوده و لجوجانه با یگانه ابر قدرت جهان (امریکا) زور آزمائی می کنند، این بهترین بهانه بدست مخالفان شان می دهد که ضرورت برای مذاکره با آنها را منتفی می کند. و وقتی پشتونها در برابر یک عمل انجام شده با موافقت امریکا قرار گرفتند، خواهی نخواهی سرانجام یا به همان گوشه ء که از خیرات سر ائتلاف شمال به آنها رسیده قناعت خواهند نمود و یا اینکه دست به مخالفت و یا جنگ خواهند زد که با حضور امریکا و حمایتش از ائتلاف شمال دست شان به هیچ جائی نخواهد رسید. اینست عمق فاجعه !

با این یاد کرد تاریخی - سیاسی فکر می کنم هیچ افغان آگاه و وطنپرست و طرفدار تمامیت ارضی کشور حاضر نخواهد شد این تقسیم بندی را که پیامدی جز تجزیه کشور و جنگ های قومی، ثمره ای در بر نخواهد داشت بپذیرد و انرا تأیید کند مگر آنکه منافع کاملاً شخصی و یا گروهی در آن نهفته داشته باشد که از نظر ما مردود پنداشته می شود. من باور دارم که ملت فداکار و وطن خواه افغانستان در لویه جرگه ای که در پیشروی است هرگز اجازه نخواهد داد که به بهانه فدرالیزم یا به بهانه تامین دموکراسی و دیگر بهانه ها، کشور شان دچار تجزیه و جنگ های داخلی گردد.

پایان

شهر گوتنبرگ، 11 اپریل 2003